

# واژه‌های فقه در بیان قرآن



عبدالنبی نمازی

● اشاره:

خوانندگان گرامی! متنی را که پیش رو دارید سخنرانی حجة الاسلام و المسلمین حاج آقا نمازی، مسؤول اداره آموزشهای عقیدتی سیاسی سپاه است که در جمع مریبان تداوم آموزش ابراد گردیده و به دلیل اهمیت مطلب، تلخیص شده آن به مریبان عزیز تقدیم می‌گردد.

خداوند سبحان در آیه‌های متعددی از قرآن کریم، واژه «فقه» را بکار

برده است.

توجه به این موضوع برای افرادی که در میدان تعلیم و تربیت کمر به خدمت بسته‌اند، تعیین کننده و در عین حال مسؤولیت آور است.

خداوند در آیه‌ایی از قرآن می‌فرماید:

«لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنْتُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ»<sup>(۱)</sup>

وحشت از شما در دل‌های آنها بیشتر از بیم از خداست؛ این به خاطر آن



است که آن‌ها گروهی نادانند.

در آیه دیگر می‌فرماید:

«وَإِذَا مَا أَنْزَلْنَا سُورَةً تَنْظُرُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُم مِّنْ أَحَدٍ مِّنْ أَنْصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ» (۲)

و چون سوره‌ای نازل شود، بعضی از (منافقان) به بعضی دیگر نگاه می‌کنند (و می‌گویند): آیا کسی شما را می‌بیند؟ (اگر از حضور پیامبر بیرون رویم کسی متوجه ما نمی‌شود!) و باز می‌گردند. خدا دل‌هایشان را (از ایمان) منصرف ساخته است؛ چرا که آن‌ها، گروهی هستند که نمی‌فهمند!

و در مورد دیگر می‌فرماید:

«و طَبَعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ» (۳)

و بر دل‌هایشان مهر نهاده شد، از این رو نمی‌فهمند.

همچنین می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَرَّضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ» (۴)

ای پیامبر، مؤمنان را به جنگ تشویق کن! اگر از شما بیست نفر با استقامت باشند بر دویست نفر پیروز می‌شوند. و اگر از شما صد نفر باشند، بر هزار نفر از کسانی که کافر شدند، پیروز می‌گردند، چرا که آن‌ها گروهی هستند که نمی‌فهمند.

در چهار آیه مذکور واژه «فقه» در قالب نفی به کار رفته است؛ (لا یفقهون) و با کمی دقت، مشخص می‌گردد که قالب منفی این کلمه در وصف منافقان و کفار آمده است؛ زیرا یکی از ویژگی‌های کفار و منافقان این است که حقایق را نمی‌فهمند.

کلمه «فقه» همان گونه که در مباحث فقهی آمده است، معنای لغویش «فهم» است؛ (الْفِقْهُ فِي اللُّغَةِ الْفَهْمُ). (۵)

از آیاتی که واژه «فقه» در آن‌ها به کار رفته، اساس تفکر کفر و نفاق و علت نفهمیدن آن‌ها روشن می‌شود. درک نکردن حقایقی که در عالم هستی وجود دارد،



سبب می‌شود تا در مقام عمل نیز وارونه عمل کنند؛ چون عمل تابع فهم است. وقتی کسی خدا را نشناخت و به اصول و فروع و ارزش‌های الهی معتقد نشد، در عمل نیز مرتکب اشتباهات فراوانی خواهد شد؛ زیرا معیار درستی در دست ندارد تا بر اساس آن عمل کند.

قرآن کریم نیز خطاب به این گونه افراد می‌فرماید: «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ». حرف «با» در کلمه «بانهم»، «با»ی تسبیب است و اشاره به علت مطلب دارد؛ به عنوان مثال در آیه اول فرمود: ابهت انسان‌ها در دل منافقان بیشتر از ابهت خدا است؛ انسان را می‌بینند و از او می‌ترسند؛ ولی خدا را چون با چشم نمی‌بینند برای او ابهتی قائل نمی‌شوند؛ که این از نفهمیدن آنان ناشی می‌شود. در صورتی که انسان خلق شده است تا بفهمد، خود و خدایش را بشناسد و بداند که برای چه آمده است و وظیفه‌اش چیست. باید از این استعداد فهمیدن که خداوند در وجود انسان قرار داده است خوب بهره‌برداری شود. و اگر این استعداد بخواهد رشد و تعالی پیدا کند، نیاز به استاد و راهنما دارد و این راهنمایان، انبیا هستند.

واژه «فقه» به شکل مثبتش نیز در قرآن آمده است؛ آنجا که می‌فرماید:

«... أَنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ»<sup>(۶)</sup>

یعنی، در عالم هستی نظر کن و دقت نما که ما چگونه آیات و نشانه‌های خود را که هر یک دلیل سرمایه‌ای هستند برای انسان که توجه کنند و تفقه نمایند که ما چگونه در این آیات تصرف کرده و آن‌ها را جابه‌جا می‌کنیم؛ از جمله این آیات و نشانه‌ها، شب و روز است که اینها را چگونه خداوند تصریف و تصرف کرده و بر یکدیگر وارد می‌نماید و از بدو آفرینش، اینها به دنبال هم قرار دارند، چرا؟ زیرا، لعلهم یفقهون یعنی انسان‌ها بفهمند که چه خبر است. این هستی دارای صاحب است که او بر انسان‌ها حقوقی دارد و انسان‌ها مأمور به ادای آن حقوق هستند. از این آیات استفاده می‌کنیم که هدف از آفرینش انسان، تفقه است، بنا بر این انسان عبث آفریده نشده است. در آیه دیگر می‌فرماید:

«... قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ»<sup>(۷)</sup>

آیات را برای آنان که می‌فهمند به تفصیل بیان کرده‌ایم.



## ابزار تربیتی

وقتی حضرت موسی (ع) مأمور شد که به سوی قوم بنی اسرائیل و در رأس آن‌ها، فرعون برود، به خداوند عرض کرد:

«رَبِّ أَشْرَحْ لِي صَدْرِي ○ وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي ○ وَأَخْلِلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي ○  
يَقْفَهُوا قَوْلِي»<sup>(۸)</sup>

از این آیات استفاده می‌شود، کسی که متولّی امر تعلیم و تربیت است، باید دارای شرح صدر باشد. آدم پر تحمل و با حوصله‌ای باشد؛ زیرا اگر زود از حوصله خارج شود نمی‌تواند وظیفه اصلی خود را انجام دهد. به همین علت، حضرت موسی (ع) از خداوند در خواست شرح صدر می‌کند.

چون رابطه هادی با مهتدی و مرتبی با مترّبی رابطه‌ای است فوق ارتباط مادی که غیر از اسباب و ابزار ظاهری یک سری عوامل پنهان هم در آن دخالت دارد و آن مسائل معنوی است؛ از این رو، صرف گفتن و شنیدن مؤثر نیست، این چنین نیست که مثل ضبط صوت گوینده بگوید و در نوار ضبط شود؛ و هیچ تأثیر معنوی نگذارد. به همین جهت است که حضرت موسی (ع) به خداوند عرض می‌کند: و یَسِّرْ لِي أَمْرِي؛ یعنی تو باید این کار را برای من میسر و آسان کنی.

و از طرفی چون امر حضرت موسی (ع) معنوی بود، لازم است که «و اَخْلِلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي...» صورت بگیرد و زبان به کار بیفتد و قدرت تفهیم داشته باشد. و «و اَخْلِلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَقْفَهُوا قَوْلِي» نیز امری طرفینی است و این «تیسیر» نیز قوامش بر دو چیز می‌باشد. می‌فرماید «یَسِّرْ لِي أَمْرِي». میسر شدن امر رسالت به این است که سخن صاحب سخن کارگر بیفتد و دل شنونده هم نقش خود را انجام داده و مطلب را بگیرد و بفهمد. هر کدام از این دو عنصر سخن صاحب سخن و دل شنونده اگر نقش خود را نداشته باشند رسالت انجام نخواهد شد.

اگر سخن گوینده اشکال داشته باشد در گیرنده تأثیر نخواهد کرد و یا دارای اثر ضعیفی خواهد بود و چنانچه گیرنده دارای نقص و عیب باشد باز هم اثر نخواهد کرد. مَثَل سخن پیامبران به مانند قطره بارانی است که در صورت افتادن در



شوره‌زار ثمر نخواهد داد؛ زیرا نقص از قابل است نه از فاعل. بنابراین لازم است که هم فاعل خالی از نقض باشد و هم قابل.

از دو دسته آیاتی که در اول بحث به آن‌ها اشاره شده دسته‌ای که (منفی بودند) در وصف منافقان و کفار، و دسته دیگر از آیات در بیان حکمت آیات الهی و اعزاز انبیا و تفقه مردم در دین بود؛ یعنی انسانها دین را بفهمند و فقیه شوند. در آیه ذیل نیز از واژه «فقه» استفاده شده است:

«فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ ...»<sup>(۹)</sup>

چرا هر از گروهی دسته‌ای به سفر نروند تا دانش دین خویش را بیاموزند و...

این آیه شریفه، حالت ابلاغ و صدور فرمان است. کلمه «لولا» در اینجا برای تحذیر می‌باشد و «نَفَرَ» از نَفَر؛ به معنای کوچ کردن است. اما چرا باید از هر فرقه‌ای، گروهی کوچ کنند؟ قرآن در ادامه می‌فرماید:

«...لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»

چون بازگشتند مردم خود را هشدار دهند، باشد که از زشتکاری حذر کنند. بنابر این، بعد از کوچ و فراگرفتن دانش دین، باید در نشر آن بکوشند؛ زیرا، نشر و تفهیم علوم دینی سبب بیداری انسانها شده و آن‌ها را وامی‌دارد تا وظیفه شرعی و الهی خویش را انجام دهند.

نتیجه‌ای که از این سه دسته آیات گرفته می‌شود این است که، انسان بیهوده خلق نشده؛ زیرا اگر هدفی در خلقت انسان وجود نداشت، پس نیازی به تفقه نیز نبود.

پس آنهایی که نفهمیدند و نمی‌فهمند، از دایره انسانیت خارجند، یعنی در واقع انسان نیستند، بلکه ظاهرشان انسان است: «أَوَلَيْكَ كَالآنْعَامِ بَلَّ هُمْ أَضَلُّ».

انسان برای این آمده است که «بفهمد»؛ زیرا، این عالم، عالم معانی و دارای حقیقت است، و انسان خلق شده تا این حقیقت را بفهمد و به آن پیوندد.

بنابراین، کسانی که در عالم تعلیم و تربیت وارد می‌شوند، باید توجه کنند به این که، این عالم، عالم حقیقت و ارزش است و انسان آمده که این حقیقت و معنا را بفهمد و آن معنا همان «مبدأ اعلی» است.



همه این هستی و چرخش‌ها، گردش‌ها و توقف‌ها بر محوریک حقیقت می‌گردند و آن مبدأ است. همه متحیر و سرگردان، به دنبال آن حقیقت که در عالم هستی می‌باشد، روانند، و انسان نیز برای درک و تفقه همین حقیقت آمده است. انسان پس از فهم و درک این حقیقت، رابطه‌اش را با معبود خود تنظیم می‌کند و خویش را در موضع بندگی او قرار می‌دهد. پس از این مرحله، نباید از موضع بندگی خدا جابه‌جا شود، زیرا در هیچ چیز و هیچ‌جا خبری نیست. هر چه هست در موضع بندگی خدا است.

### فقه در دین

فقه در دین، یک معنای اصلی دارد و یک معنای عرضی و اصطلاحی. در کتب فقهی، معنای اصطلاحی آن چنین آمده است:

«هُوَ الْعِلْمُ بِالْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ الْفُرْعِيَّةِ عَنْ أَدْلَتِهَا التَّفْصِيلِيَّةِ»<sup>(۱۰)</sup>

فقه عبارت است از علم به احکام فرعی شرع اسلام (یعنی احکام عملی) از روی منابع و ادله تفصیلی.

اما مقصود از معنای اصلی فقه، با توجه به آیه «لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ»، فهمیدن مجموع دین است. بنا بر این اگر فرموده که انسان‌ها باید دین شناس شوند، نه این‌که مسائل فرعی دین را بفهمند، زیرا، دین اختصاص به فقه ندارد، بلکه اصول عقاید، اخلاق، حقوق و... هم جزو دین است و «دین» مجموعه اصول اعتقادات، عبادات، معاملات، سیاسات و حقوق را شامل می‌شود که باید فهمیده شوند.

کسی که وارد میدان تعلیم و تربیت می‌شود، در دو بخش مسؤولیت دارد: بخش نخست مربوط به خودش می‌شود و بخش دوم مربوط به مخاطبان و متربیان. اگر در بخش اول کسی کمبود و نقصی داشته باشد، در مرحله دوم که مساله تربیت و تأثیر گذاری است ناموفق خواهد بود. بنابراین اگر مربی خواستار موفقیت در بخش دوم است، باید از خودش شروع کند؛ یعنی اگر می‌خواهد برای دیگران سخن از توحید و تهذیب بگوید، باید خود این مراحل را پشت سر گذاشته باشد؛ در غیر این صورت سخنش مؤثر نخواهد بود.

«خداشناسی» و حصول معرفت، در افقی بالاتر از میاحثی است که در کتاب‌ها



تفسیر و تحلیل می‌شود؛ زیرا، گاهی انسان خدا را با برهان عقلی و با بیان و زبان و خطابه می‌شناسد و زمانی وجود خداوند را در عالم احساس می‌کند. میان این دو تفاوت بسیاری است. در مثل مانند آن است که شخصی روی امواج آب و یا کمی از سطح آب پایین‌تر می‌رود و به دنبال صدف می‌گردد و شخص دیگر به عمق دریا فرو می‌رود، شخص اولی هرگز به صید صدف موفق نخواهد شد و مروارید را آن صیادی به چنگ خواهد آورد که خود را به عمق دریا برساند.

ما گاهی خود را بر روی امواج استدلال و برهان عقلی می‌اندازیم و زمانی هم به عمق آن فرو می‌رویم و در آیات الهی تعمق و تأمل می‌کنیم. «أَنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ آيَاتٍ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ»

بنابر این، صرف شناختن کافی نیست؛ زیرا، گاهی اوقات شما بسیاری از افراد را می‌شناسید و نسبت به آن‌ها ارادتی هم ندارید؛ چون میان شناختن و قبول داشتن تلازمی وجود ندارد. خدا را هم باید قبول کرد همان‌گونه که انسان در مسائل مادی؛ مثلا، آتش را باور دارد که سوزاننده است و استدلال نیز می‌کند بنابر این هیچ‌گاه خود را در معرض آتش قرار نمی‌دهد، برای اینکه باور دارد که آتش سوزاننده است. اگر انسان عظمت و کبریایی خالق را باور کرد، وارد حریم خدا نمی‌شود و آنجایی که ورود ممنوع است قدم نمی‌گذارد، همان‌گونه که وارد آتش نمی‌شود. پس زمانی که خلاف واقع یا گناه از او سر می‌زند برای این است که یا نمی‌فهمد آتش سوزاننده است و یا این حقیقت باورش نشده است.

روایات تکان دهنده‌ای در سخنان گهربار ائمه - علیهم السلام - است: خداوند سبحان می‌فرماید: «کسانی هستند که دارای سجده‌های طولانی می‌باشند؛ ولی وقتی که به آن‌ها نظاره می‌کنم می‌بینم که اگر در جای خلوتی زن نامحرمی خود را بر آنان عرضه کند امتناع نمی‌کنند. سجده آن‌ها پیش من ارزشی ندارد.»

هنوز مرتکب نشده است، ولی خداوند می‌فرماید: چون می‌دانم در ایمانش راسخ نیست، سجده‌اش نیز ارزشی نخواهد داشت! یک چنین انسانی، با وجود سجده طولانی در باورش دچار اشکال است. البته، با خواندن چند کتاب نمی‌توان به باور دست یافت، بلکه نیاز به ممارست و تمرین است، باید با قرآن انس گرفت و در آیاتش تأمل کرد. به محضر بزرگان و اولیاء الهی رسید و از آن‌ها خواست که



این باور را به آن‌ها بدهند، وگرنه اگر انسان به تنهایی بخواهد در این دریای بی‌کران شنا کند، غرق خواهد شد.

مسأله مهم دیگری که برای تقرب به خدا از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد، عبادت است و افزون بر واجبات به نوافل باید اهمیت داد. یک مرتبی که سر و کارش با روح و روان انسان است، باید آن قدر در وادی معرفت خدا بماند که همه وجودش خدایی شود و در دریای معرفت خداوند خیس بخورد.

اگر این گونه شد، کلامش تا عمق جان مترتی نفوذ می‌کند و تمام حرکات و سکناش برای او سرمشق و الگو می‌شود.

والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته



■ پی‌نوشت‌ها: شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

- ۱- سوره حشر (۵۹)، آیه ۱۳.
- ۲- توبه (۹)، آیه ۱۲۷. پرتال جامع علوم انسانی
- ۳- توبه (۹)، آیه ۸۷.
- ۴- انفال (۸)، آیه ۶۵.
- ۵- معالم الدین و ملاذ المجتهدین، شهید ثانی، ص ۲۲.
- ۶- انعام (۶)، آیه ۶۵.
- ۷- انعام (۶)، آیه ۹۸.
- ۸- طه (۲۰) آیات ۲۵-۲۸.
- ۹- توبه (۹)، آیه ۱۲۲.
- ۱۰- معالم الدین و ملاذ المجتهدین، ص ۲۲.

